

«مفهوم قید»؛ نگرشی نو در مفهوم مخالف

عباس زراعت*

چکیده

مفهوم مخالف جایگاه مهمی در استنباط احکام شرعی و حقوقی دارد زیرا قانون گذار بسیاری از احکام قانونی را در قالب مفهوم مخالف بیان می کند. مفهوم مخالف در کتاب های اصولی با چند عنوان خاص « مفهوم شرط، مفهوم صفت، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم عدد و مفهوم لقب» مورد بحث قرار می گیرد به این ترتیب که هر کدام از آنها به صورت جداگانه بررسی می شوند که آیا اعتبار دارند یا خیر؟ این شیوه که موجب تورم کتابهای اصولی شده است، شیوه ی مناسبی نیست زیرا تمامی مصادیق مفهوم مخالف، ملاک یکسانی دارند و به جای بحث در باره ی این مصادیق می توان در باره ی ملاک و قاعده بحث کرد و همه ی آنها را ذیل عنوان « مفهوم قید» مطرح نمود. شرط، حصر، غایت، عدد، صفت و سایر مواردی که علت پیدایش مفهوم مخالف هستند همگی قید می باشند و موضوع حکم را مقید می کنند پس به صورت کلی می توان بحث را چنین مطرح کرد که چنانچه موضوع حکمی، مقید به قیدی شود آیا زوال قید موجب زوال حکم می شود؟ موضوع این مقاله، بحث در باره ی تغییر شیوه ی مطالعه و بررسی مفهوم مخالف است و انتظار می رود نگرشی نو را در فرهنگ فقهی و حقوقی کشورمان به وجود آورد. نتیجه ی مقاله ، آن است که مفهوم مخالف یک صورت بیشتر ندارد و در استنباط مفهوم مخالف نمی توان تنها به ظاهر لفظ یا دلالت عقلی تکیه کرد بلکه باید از هر دو کمک گرفت و اراده ی قانون گذار را که به صورت غیر مستقیم بیان شده است به دست آورد.

کلیدواژه: مفهوم مخالف، شرط، غایت، حصر، قید

* استاد فقه و حقوق اسلامی دانشگاه کاشان zeraat@kashanu.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۰/۱۱/۱۵ - پذیرش نهایی: ۹۱/۶/۶

مقدمه

دلالت الفاظ بر معانی به دو صورت است؛ گاهی آنچه در لفظ بیان می شود دلالت بر معنا دارد که در اصطلاح، دلالت منطوقی نامیده می شود و گاهی معنا به صورت مستقیم از لفظ به دست نمی آید بلکه از لفظ فهمیده میشود بدون اینکه بیان شده باشد (فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول/۳۲۶) حالت دوم را دلالت مفهومی نامند که خود به مفهوم موافق و مفهوم مخالف تقسیم می شود. مفهوم موافق یعنی اینکه مفهوم و منطوق از جهت نفی و اثبات، موافق با هم باشند و به عبارت دیگر هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند. به عنوان مثال در ماده ۳۸۷ قانون مدنی آمده است اگر مبیع قبل از تحویل به خریدار، تلف شود بیع منفسخ و ثمن به خریدار بر می گردد. مفهوم بین ماده، آن است که اگر ثمن نیز قبل از تحویل به خریدار، تلف شود بیع منفسخ و مبیع به فروشنده بر می گردد. فسخ شدن بیع و استرداد مبیع و ثمن هر دو به صورت جمله ی مثبت می باشد و از این جهت، مفهوم موافق است. البته فقها در مورد نحوه ی مفهوم گیری از منابع شاعری (المکاسب/۳۱۴) و حقوق دانان از قانون، بحث های فراوانی کرده اند (قبض و اثر آن در عقود/۱۴۷) اما نقش مفهوم را در این استدلال ها نمی توان نادیده گرفت. مفهوم مخالف، آن است که مفهوم و منطوق از نظر نفی و اثبات، مخالف یکدیگر باشند یعنی اگر منطوق، جمله ی مثبت باشد مفهوم، جمله ی منفی است و اگر منطوق، جمله ی منفی است، مفهوم جمله ی مثبت می باشد. به عنوان مثال در ماده ۷۲۶ قانون مدنی آمده است: «اگر در مورد حواله، محیل مدیون محتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود.» مفهوم این ماده چنین است: «اگر در مورد حواله، محیل، مدیون محتال باشد احکام حواله در آن جاری خواهد بود.» در اینجا نیز فقط قانون یا روایات ملاک استنباط فقها و حقوق دانان نیست بلکه استدلال عقلی و دلایل دیگر نیز مفهوم را تقویت می کند (حقوق مدنی/۲۸۷) منطوق و مفهوم، مدلول سخن هستند یعنی لفظ بر آنها دلالت دارد منتها آنچه منطوق کلام بر آن دلالت دارد کاملاً بدیهی و روشن است به گونه ای که شنونده بدون هیچگونه درنگی، آن را می فهمد و نیازی به تأمل و تفکر نیست. مفهوم موافق نیز به همین صورت است و حتی عده ای، آن را قیاس اولویت نامیده اند یعنی مفهوم موافق کلام، قوی تر و اولی از منطوق آن است و دلیل این امر، قوی تر بودن علت مفهوم از منطوق است یعنی حکمی که در منطوق وجود دارد به طریق اولی در مفهوم نیز وجود دارد. به عنوان مثال، ماده ۲۵۸ قانون مدنی در مورد کاشف بودن اجازه ی مالک در عقد فضولی می گوید: «نسبت به منافع مالی که مورد معامله ی فضولی بوده است

و همچنین نسبت به منافع حاصل از عوض آن اجازه یا ردّ از روز عقد مؤثر است.» این حکم را می توان در مورد عقد اکراهی نیز جاری دانسته و چنین گفت: «نسبت به منافع مالی که در مورد معامله ی اکراهی بوده است و همچنین نسبت به منافع حاصل از عوض آن، اجازه یا ردّ از روز عقد مؤثر است» اجازه یا ردّ در عقد اکراهی به طریق اولی از زمان عقد مؤثر است زیرا وقتی در عقد فضولی که مالک در ایجاب و قبول هیچ نقشی نداشته است، اجازه یا ردّ از زمان عقد مؤثر باشد به طریق اولی در عقد اکراهی از زمان عقد مؤثر خواهد بود چرا که مالک در ایجاب و قبول دخالت داشته و آن را خودش انجام داده و فقط رضایت نداشته است. (قواعد فقه مدنی/۷۰)

اما در مورد، مفهوم مخالف، اختلاف نظر وجود دارد؛ مشهور اصولی ها بحث را به این صورت مطرح کرده اند که آیا مفهوم مخالف، اعتبار دارد یا خیر (اصطلاحات الاصول/۲۵۰) مرحوم مظفر بر این شیوه ی بحث، خرده گرفته و می گوید بحث در باره ی حجیت و اعتبار مفهوم مخالف، بی معناست زیرا اگر لفظی دارای مفهوم مخالف باشد تردیدی در اعتبار آن نخواهد بود. پس به جای بحث در باره ی اعتبار مفهوم باید در مورد اصل مفهوم بحث کرد مثلاً به جای اینکه گفته شود: «مفهوم شرط، اعتبار دارد یا خیر؟» باید گفت: «جمله شرط، مفهوم دارد یا خیر؟» (اصول الفقه/۱۰۲/۱) در حالت نخست بحث مفاهیم در ذیل مباحث «اعتبار ادله» قرار می گیرد یعنی همانگونه که در مورد اعتبار قرآن و سنت و عقل می شود باید اعتبار مفهوم را نیز ثابت کرد. اما در حالت دوم، بحث از مفاهیم زیر مبحث «ظهور الفاظ» جای می گیرد زیرا بحث در آن است که آیا الفاظ ظهور در مفهوم دارند یا خیر؟ اگر ظهور در مفهوم داشته باشند، تردیدی در اعتبار ظواهر وجود ندارد زیرا ظواهر جزو ادله ی ظنی معتبر است. دلالت های دیگری نیز برای الفاظ وجود دارد مانند دلالت سیاقی که خود به دلالت اقتضا و دلالت تنبیه و دلالت اشاره تقسیم می شود و اصولی ها اختلاف نظر دارند که این موارد آیا جزو دلالت منطوقی است یا مفهومی یا هیچکدام از آنها نیست. (قوانین الاصول/۱۶۸/۱) دلالت لزوم بین و غیر بین هم از اقسام دلالت های الفاظ است که از موضوع بحث ما خارج می باشد. مفهوم مخالف در مبحث ادله ی اثبات، دلیلی در کنار دلیل لفظی به حساب می آید و حتی در مواردی بر دلیل لفظی مقدم میشود مانند اینکه دلیل لفظی، عام و مفهوم مخالف، خاص باشد. (علم اصول/۱۸۸)

عنوان «مفهوم مخالف» اختصاص به نظام حقوقی ایران و فقه ندارد بلکه در سایر نظام ها نیز به عنوان حالتی غیر منصوص و بر خلاف حالت منصوص برای استنباط احکام به کار می رود. مفهوم در نظام های خارجی که با عبارت (Acontrario argument) در

حقوق انگلیسی و عبارت (Argument a contrario) در حقوق فرانسه و (مفهوم المخالفة) در عربی شناخته می شود یا بخاطر تفاوت علت، با منصوص اختلاف دارد و یا به خاطر آن است که لفظ و منصوص، منحصر در همان حالت شده است (القاموس القانوني الثلاثي/ ۱۵۶۲؛ معجم المصطلحات القانونية/ ۵۹۱).

ماهیت مفهوم مخالف

اصولی ها هنگام بحث پیرامون مفهوم مخالف، آن را به چند دسته تقسیم می کنند که مشهورترین آنها شش دسته است: مفهوم شرط، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم وصف، مفهوم عدد و مفهوم لقب؛ مفهومی که در اعتبار آن تردیدی وجود ندارد و قوی تر از بقیه می باشد مفهوم شرط است و در مورد اعتبار سه مفهوم نخست نیز تردید جدی وجود ندارد. مفهوم چهارم مورد اختلاف است و گرایش مشهور به سوی عدم اعتبار می باشد و تقریباً در مورد بی اعتباری مفهوم عدد و لقب، اتفاق نظر وجود دارد. با این وجود بحث های زیادی میان اصولی های شیعه و سنی در گرفته (الابهاج فی شرح المنهاج/ ۲۴۰) و در استنباطهای فقهی به وفور از مفاهیم استفاده شده است (السرائر/ ۳/ ۶۳؛ المعنی/ ۸/ ۴۸۳). هدف از تدوین این مقاله بیان این مطلب است که شیوه ی بحث در باره ی مفهوم مخالف باید تغییر یابد و نیازی به این تقسیم بندی ها و مطالب مبسوطی که در کتاب های اصولی بیان شده است نمی باشد و برای اثبات این امر باید ابتدا در مورد مبنای اعتبار مفهوم مخالف، سخن بگوییم؛ عمده ی مبنای و توجیه هایی که برای اعتبار مفهوم مخالف بیان شده است از نظر لفظی با یکدیگر اختلاف دارند و گرنه هسته ی سخن همگان، یک چیز است. دقت در سخنان اصولی ها نشان می دهد بحث اصلی در اعتبار مفهوم مخالف بر سر آن است که آیا با انتفای شرط و صفت و ... حکم نیز منتفی می شود یا خیر؟ اگر حکم منتفی شود یعنی اینکه مفهوم دارد و گرنه فاقد مفهوم است. (تمهید القواعد/ ۱۱۰)

یکی از توجیه ها برای اعتبار مفهوم مخالف، آن است که هر حکمی دارای یک موضوع است و وقتی قانون گذار، حکم را برای موضوع بیان می کند، ظاهرش آن است که خلاف آن را نمی خواهد. به عبارت دیگر هدف قانون گذار، آن است که حکم فقط اختصاص به همان موضوع داشته باشد به گونه ای که اگر موضوع تغییر کند حکم نیز تغییر یابد و بر همین اساس مفهوم مخالف را به حکمی مخالف منطوق تعریف کرده اند که برای فرضی مخالف با موضوع آن حکم، وجود دارد. (فلسفه حقوق/ ۳/ ۱۰۱) به عنوان مثال در ماده

۷۲۶ که بیان گردید حکم «عدم اجرای قواعد حواله» برای موضوع «مدیون نبودن حواله دهنده به دارنده ی حواله» پیش بینی شده است. حال اگر عکس این حالت، فرض شود یعنی موضوع «مدیون بودن حواله دهنده به دارنده ی حواله» باشد، حکم مخالف یعنی «اجرای قواعد حواله» جاری می شود. پس علت اعتبار مفهوم، تغییر کردن موضوع است یعنی وقتی موضوع تغییر کند، حکم هم تغییر می کند. (شرح قانون مدنی/۲/۶۴۵).

توجیه دیگر، آن است که هر قیدی در عبارت ها با منظور خاصی بیان می شود به گونه ای که اگر آن قید نباشد، منظور گوینده نیز تغییر می کند. به عنوان مثال وقتی قانون گذار در ماده ۲۴ قانون مدنی می گوید: «هیچکس نمی تواند طرق و شوارع عامه و کوچه هائی را که آخر آنها مسدود نیست تملک کند.» قید «آخر آنها مسدود نیست» در این ماده با هدف خاصی بیان شده است و وقتی این قید تغییر کند، حکم نیز تغییر می کند و مقصود قانون گذار، آن است که مالکان کوچه هایی که آخر آنها مسدود است می توانند، آن را تملک کنند. مفهومی که از این ماده به دست می آید یکی از احکام مسلم فقهی می باشد که اموال عمومی و مشترک قابل تملک نیست (حقوق مدنی/۱/۱۸۹). قانون گذار، دو حکم را از این ماده، اراده کرده است؛ یکی اینکه کوچه ی غیر مسدود، قابل تملک نیست و این حکم بدون تأمل و نیاز به فکر کردن از ظاهر قانون فهمیده می شود. حکم دیگر، آن است که کوچه ی مسدود قابل تملک می باشد و این حکم با اندکی تأمل فهمیده می شود چون در متن قانون نیست. تفاوت این دو حکم در ذکر شدن و ذکر نشدن است اما در اعتبار آنها تردیدی وجود ندارد. (دائرة المعارف حقوقی/۳۸۲)

توجیه دیگر، آن است که مفهوم، مدلول التزامی کلام است و ملازمه میان منطوق و مفهوم از نوع لزوم تبیین به معنای اخص است. لزوم تبیین به معنای اخص یعنی اینکه به محض تصور مدلول مطابقی، مفهوم نیز به ذهن خطور می کند بر خلاف مواردی همچون مقدمه ی واجب که به شکل لزوم غیر تبیین است. (فوائد الاصول/۴/۴۷۷) این توجیه مورد اشکال قرار گرفته است زیرا مفهوم به فرض اینکه لازمه ی منطوق باشد، لزوم آن به شکل غیر تبیین است یعنی فقط فلاسفه و اهل فن، آن را درک می کنند. (مباحث الدلیل اللفظی/۳/۱۳۸) محقق خراسانی هم شبیه همین توجیه را آورده است منتها مفهوم را لازمه ی اصل مدلول مطابقی نمی داند بلکه لازمه ی خصوصیتی در مدلول مطابقی است؛ یعنی مفهوم یک حکم انشائی یا اخباری است که از راه وضع لفظ یا مقدمات حکمت به دست می آید. مثلاً مفهوم شرط، لازمه ی اصل شرطیت نیست آنگونه که جوب وضو، لازمه ی اصل وجوب نماز است بلکه لازمه ی خصوصیت و صفت ارتباط انحصاری میان

شرط و جزاست. (کفایه الاصول/۱/۳۰۰) محقق اصفهانی هم این توجیه را با بیان دیگری آورده و مفهوم را عبارت از تبعیت در فهم می داند در صورتی که علت آن در منطوق بیان شده باشد اعم از اینکه از اصل منطوق فهمیده شود یا از خصوصیات آن به دست آید. (نهایه الدرایه/۱/۳۱۹)

علت دلالت جمله بر مفهوم

مفهوم، لازمه ارتباط میان موضوع و قید است یعنی هر گاه موضوع همواره با قیدی همچون شرط یا صفت یا غایت یا حصر بیاید، لازمه ی ارتباط میان آنها وجود مفهوم است. حال، سوال این است که علت این مفهوم یا لازم چیست؟ پاسخ به این سوال، ما را به نتیجه گیری نزدیک می کند. برای تحقق مفهوم، دو شرط لازم است (دروس فی علم الاصول/۱/۱۳۷) یکی اینکه میان موضوع و قید، رابطه علیت تامه ی انحصاری برقرار باشد یعنی رابطه ای که اگر قید از بین برود حکم وضع شده برای موضوع نیز زایل می گردد. پس اگر رابطه ی میان آنها اتفاقی بوده و به صورت علیت نباشد یا به صورت علت ناقص باشد یا اگر علت تام است به صورت انحصاری نباشد، مفهومی برای آن وجود نخواهد داشت. شرط دوم، آن است که رابطه میان موضوع و قید به گونه ای باشد که اگر قید از بین برود، نوع حکم منتفی شود و گرنه منتفی شدن شخص حکم کفایت نمی کند زیرا ممکن است حکم در شخص دیگری و با ملاک دیگری باقی بماند. این دو شرط اختصاص به جمله ی شرطیه یا وصفیه یا سایر موارد ندارد بلکه هر قیدی که برای موضوع بیاید و این دو شرط را داشته باشد، دارای مفهوم مخالف است و از همین روی پیشنهاد کرده ایم که به جای پرداختن به مفاهیم مختلف و بحث در باره ی تک تک آنها میتوان همه ی آنها را ذیل «مفهوم قید» قرار داد زیرا کنه و حقیقت همه ی آنها، یکسان است. فن نانوتکنولوژی در علوم تجربی به دنبال همین مطلوب است یعنی اشیاء را کوچک کرده و به نانو و ذره ی درونی آنان پی می برد چرا که همه ی آنها از همین ذره، ناشی می شوند و بسیاری از ظواهر، زائد است و امروزه شاهد آن هستیم که کامپیوترهای غول پیکر تبدیل به جعبه ی کوچکی شده و همان کارایی را دارند. علم نانو اختصاص به علوم تجربی ندارد بلکه در علوم انسانی هم کاربرد دارد همانگونه که آیات قرآن مبنی بر خلاصه شدن سال در شب قدر و آن هم در لحظه ای از شب قدر شاید دلالت بر همین مطلب داشته باشند. دانشمندان ژنتیک به کشفیات عجیبی در مورد رابطه ی ژن و رفتارهای انسان رسیده اند که به علوم انسانی کمک زیادی می کند.

(ژنتیک و فرهنگ/۱۵۵) به هر روی در موضوع بحث حاضر نیز می توان صدها صفحه‌ی مربوط به اقسام مفهوم مخالف را محدود به چند سطر کرد و این تحقیق هم در پی آن است تا آموزش علم اصول فقه و حقوق، آسان تر و خلاصه تر شود.

اصولی‌ها بیشترین استدلال را در مورد مفهوم شرط بیان کرده و می گویند هیأت و ترکیب جمله‌ی شرطیه به گونه‌ای است که اگر شرط، منتفی شود جز نیز منتفی می گردد. اگر چنین باشد چنانچه به جای عبارت « اگر واقف عین موقوفه را به تصرف وقف ندهد، وقف محقق نمی شود» (ماده ۵۹ ق.م) گفته شود: « تحقق وقف منوط به تصرف موقوفه توسط وقف می باشد» دلالتی بر مفهوم نخواهد داشت حال آنکه چنین نتیجه‌ای محل تامل است زیرا ارتباط میان شرط و جزا منحصر در جمله‌ی شرطیه نیست بلکه با دهها عبارت می توان میان موضوع و قید، چنین ارتباطی را برقرار کرد. (تهذیب الاصول/۱/۳۳۸)

پس در اینجا جمله‌ی شرطیه با استفاده از ادات حصر، موضوعیت ندارد بلکه آنچه ملاک می باشد برقراری رابطه علیت انحصاری میان قید و موضوع است به گونه‌ای که اگر رابطه از بین برود، موضوع نیز از بین می رود. بله می توان پیرامون مصادیق بحث کرد که کدام جمله و رابطه، چنین علیتی دارد و کدام جمله ندارد اما متولی این بحث، علم اصول نیست بلکه اصول قاعده و ملاک ارائه می دهد تا حقوق دان، مصادیق آن را پیدا کند. مواردی هم که در اصول به عنوان مصداق، مورد بحث قرار گرفته است، تمام موارد نیست بلکه ممکن است موارد غالب باشد.

در مورد جایگاه مفاهیم میان اصولی‌ها اختلاف نظر وجود دارد و گرچه اکثر آنان، مفاهیم را ذیل مبحث الفاظ مطرح کرده اند (حقائق الاصول/۱/۴۴۵) اما برخی از آنها به ویژه اصولی‌های متقدم، آن را ذیل عنوان دلیل عقل مورد بحث قرار داده اند(دلیل عقلی مستقل/۴۴) استدلال اصولی‌ها برای مفهوم مخالف را می توان به دو شیوه تقسیم کرد؛ یک شیوه آن است که اصولی‌های قدیمی مطرح کرده اند و دلالت جمله بر مفهوم را دلالت عقلی می دانند و چنین گفته اند که وقتی گوینده سخن خود را همراه با قیدی بیان می کند چنین فهمیده می شود که این قید دخالت در مطلوب وی داشته است و اگر دخالت نمی داشت، آن را بیان نمی کرد. هیچ انسان عاقلی، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد و گوینده‌ی عاقل نیز بدون دلیل قیدی در کلام خود نمی آورد. پس وقتی قانون گذار می گوید: « صلحی که درمورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچیک نمی تواند آن را فسخ کند اگر چه به ادعای غبن باشد» (ماده ۷۶۱ قانون مدنی) مقصودش آن است که اگر صلح در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح نباشد قاطع بین طرفین نیست و اگر چنین مقصودی

نداشت یعنی حتی اگر صلح در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح نیز نمی بود قاطع بین طرفین بود، آوردن قید «در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد» عملی لغو و بیهوده می نمود حال آن که قانون گذار، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد. (مبانی فقهی حقوق مدنی ایران/۱/۱۵۰) سید مرتضی این استدلال را رد کرده و می گوید مقید کردن موضوع به قید، نهایت کاری که انجام دهد آن است که شخص حکم را منوط به خود می کند یعنی اگر قید نباشد شخص حکم نیز منتفی می شود اما دلالتی بر آن ندارد که شخص دیگری نمی تواند جای آن قرار گیرد. این مقدار از دلالت، مفهوم مخالف نیست بلکه مفهوم مخالف یعنی اینکه با از بین رفتن قید، سنخ و نوع حکم از بین برود. (الذریعه الی اصول الشریعه/۴۰۶/۱) اما اصولی های متأخر، مفهوم مخالف را دلالت عقلی نمی دانند بلکه آن را دلالت لفظی به حساب آورده اند به عنوان مثال وقتی جمله شرط و جزا با ادات شرط به یکدیگر پیوند می خورند معنایش آن است که جزا متوقف و مترتب بر شرط است به گونه ای که شرط، علت و سبب جزا می باشد و این رابطه به شکل انحصاری است یعنی شرط دیگری نمی تواند به جای آن قرار گیرد (الوسیط فی اصول الفقه/۱/۱۷۶)

گروه دوم می گویند جمله ای که همراه با قید می آید چنانچه رابطه ی میان موضوع و قید به اندازه ای قوی باشد که از بین رفتن قید موجب از بین رفتن موضوع شود یعنی اینکه مفهوم دارد و این دلالت به وسیله ی عقل فهمیده نمی شود بلکه لفظ باید چنین قدرت و دلالتی داشته باشد. به نظر می رسد سخن هر دو گروه ناقص است و باید میان آنها جمع شود؛ گرفتن مفهوم مخالف از جمله، کار بسیار حساس و دقیقی است به ویژه زمانی که جمله، یک عبارت قانونی باشد که حکم مهمی در مورد حقوق جانی یا اعتباری یا مالی اشخاص و جامعه را بیان می کند. این امر مهم نیاز به تجربه و احاطه بر قواعد لفظی و اصول حقوقی دارد و اینگونه نیست که صرفاً از ظاهر لفظ یا استنباط محض عقلی بتوان مفهوم مخالفی را به دست آورد. بیان حکم قانون همواره در قالب لفظ نیست بلکه با مفهوم نیز بیان می شود پس مفهوم گرفتن از مواد قانونی در حقیقت، قانون گذاری است و باید همان معنایی را استنباط کرد که قانون گذار اراده کرده است. این کار باید با احتیاط کامل صورت گیرد و اصول لفظی و عقلی دست به دست یکدیگر داده و بدون هیچ تردیدی مفهوم را بیان کنند. اگر ظاهر لفظ دلالت بر مفهوم نماید اما اصول عقلی و منطقی، آن را بر نتابد یا بر عکس عقل، مفهومی را استنباط کند که با ظاهر لفظ سازگاری ندارد نمی توان مفهوم را معتبر دانست. بیان یک مثال، مسأله را روشن می سازد؛ ماده ۲۶ قانون مدنی، آورده است:

«اموال دولتی که معد است برای مصالح یا انتفاعات عمومی قابل تملک خصوصی نیست» در اینجا اگر به ظاهر لفظ اکتفا شود می توان مفهوم را استنباط کرد و مفهوم ماده چنین است: «اموال دولتی که معد نیست برای مصالح یا انتفاعات عمومی قابل تملک خصوصی است.» اما عقل و منطق چنین مفهومی را استنباط نمی کند زیرا قید «که معد است برای مصالح یا انتفاعات عمومی» قید توضیحی و اضافی نیست بلکه موضوع را بیان می کند و نمی توان مال دولتی را تصور کرد که برای مصالح یا انتفاعات عمومی نباشد. (حقوق مدنی/۲۳) به همین دلیل اصولی ها می گویند شرط وجود مفهوم مخالف، آن است که قید برای بیان موضوع نباشد و آیه ی قرآن را مثال می زنند که می فرماید:

«و اگر دخترانتان، پاکدامن هستند آنها را مجبور به فحشا نکنید» طبیعی است که اگر دختران، پاکدامن نباشند و مرتکب فحشا شوند اکراه آنان به زنا، معنا ندارد. پس قرینه های خارجی هم در استنباط مفهوم مخالف نقش دارد. ترکیب جمله و أدواتی همچون شرط و حصر و غایت به استنباط مفهوم از الفاظ کمک می کنند و بر خلاف أدوات حصر و استثنا و غایت در مورد سایر جملات گفته شده است که فقط جمله ی انشائی مفهوم دارد و جمله ی خبری فاقد مفهوم است. (المبحث النحوی عند الاصولیین/۲۷۸) همانگونه که گفته شد مصادیق مفهوم مخالف فقط جنبه ی تمثیلی دارند و برای بحث پیرامون این مسأله باید ملاک و قاعده را مطرح کرد و برای اثبات این امر لازم است مصادیق مشهور مفهوم مخالف و علت مفهوم داشتن آنها به شکل مختصر بیان شود تا نتیجه ی مورد نظر به دست آید. مهمترین نمونه های مفهوم مخالف عبارتند از: مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم لقب و مفهوم عدد که در ادامه مورد بحث قرار می گیرد.

مفهوم شرط

مفهوم شرط در جمله های شرطی وجود دارد یعنی جمله هایی که با أدوات شرط همچون «اگر» و «چنانچه» و «هر گاه» شروع می شود و از دو جمله ی وابسته به یکدیگر تشکیل شده است. به عنوان مثال ماده ۲۷۳ قانون مدنی مقرر می دارد: «اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند، متعهد به وسیله تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری می شود.» مفهوم مخالف این ماده چنین است: اگر صاحب حق از قبول آن امتناع نکند، متعهد به وسیله ی تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری نمی شود. (حقوق مدنی سه/۱۱۷) یا در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی آمده است: «هر گاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.» و مفهوم مخالفش، آن است: «هر گاه

زن به خاطر مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه خواهد بود.»
(حقوق خانواده/۱/۱۷۴)

دلالت جمله ی شرطی بر مفهوم شرط، متوقف بر سه مطلب است: اول اینکه میان شرط و جزا ملازمه وجود داشته باشد یعنی ارتباط آنها به صورت اتفافی نباشد. چنین ملازمه‌ای میان شرط و جزا وجود دارد زیرا هیأت جمله شرطی برای ملازمه و ارتباط وضع شده است. دو دیگر اینکه شرط، علت و سبب برای جزا باشد و این دلالت هم وجود دارد و مانند دلالت قبلی، از راه دلالت وضعی است. سه دیگر اینکه ملازمه و علیت میان شرط و جزا به صورت انحصاری باشد و این دلالت نیز بر قرار است منتها به صورت وضعی نیست بلکه از اطلاق جمله ی شرطی فهمیده می شود. به عبارت دیگر، اگر علت دیگری غیر از شرط وجود داشت باید بیان می شد پس همین که جمله ی شرط به صورت مطلق بیان می شود دلالت بر آن دارد که شرط، علت انحصاری برای جزامی باشد. اصل بر آن است که جمله ی شرط، مفهوم مخالف داشته باشد مگر اینکه قرینه ای بر خلاف آن یافت شود مانند اینکه جمله ی شرط برای بیان موضوع باشد یعنی شرط و مقدم، همان موضوع باشد به گونه ای که وقتی شرط از بین می رود، موضوع نیز از بین برود. (اصول الاستنباط/۱۰۵) اکثر اصولی های شیعه و سنی، جمله شرطی با شرایطی که بیان گردید را دارای مفهوم مخالف می دانند (التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول/۲۴۵) اما گروهی نیز عقیده دارند جمله ی شرطی همچون وصف فاقد مفهوم است و اگر مفهومی هم استنباط شود اعتباری ندارد. (الاحکام فی اصول الاحکام/۸۰/۳)

از مجموع مطالبی که بیان شد چنین استنباط می شود که شرط یا تابع در جمله ی شرطی جزا را مقید می سازد و شرط نیز نوعی قید می باشد به گونه ای که زوال قید و شرط، جزا را نیز منتفی می سازد. البته همانگونه که گفته شد لفظ شرط به تنهایی چنین قابلیت ندارد بلکه شرایط دیگری هم وجود دارد و در بسیاری موارد، جمله ی شرطیه فاقد مفهوم مخالف است. نتیجه اینکه هیأت جمله ی شرطی و قرینه های دیگر از جمله دلالت عقل با کمک یکدیگر مفهوم مخالفی را برای آن برقرار می سازند و نقش قید یا شرط در این زمینه پررنگ تر از بقیه ی عوامل است.

مفهوم وصف

مفهوم وصف در مواردی است که موضوع حکم، مقید به وصفی می شود و آن وصف در تعلق به موضوع نقش دارد به گونه ای که اگر وصف نباشد، حکم نیز از بین می رود.

«مبانی استنباط حقوق اسلامی/۸۴) به عنوان مثال در ماده ۹۹۹ قانون مدنی آمده است: «سند ولادت اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دایره ی سجل احوال اظهار شده است سند رسمی محسوب خواهد شد.» موضوع این ماده «سند ولادت» است و حکم آن «رسمی محسوب شدن سند» است و صفتی که موضوع را مقید می کند عبارت است از: «اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دایره ی سجل احوال اظهار شده است» مفهوم مخالف ماده ۹۹۹ یعنی اینکه صفت تغییر کند و به دنبال آن، حکم نیز تغییر نماید و به این صورت درآید: سند ولادت اشخاصی که ولاد آنها در مدت قانونی به دایره ی سجل احوال اظهار نشده است سند رسمی محسوب نخواهد شد. (شرح حقوق مدنی ایران/۱۷۷)

وصف در اینجا به معنای لغت نیست بلکه شامل حال و تمیز و هر قیدی می شود که موضوع را محدود می سازد و حتی شرط و غایت و حصر نیز نوعی وصف است و از این روی می توان همه ی آنها را ذیل «مفهوم وصف» مطرح کرد و نیاز به ذکر جداگانه ندارد. (کتاب الاشباه و النظائر/۲/۹۰) اصولی ها در مورد وجود یا عدم مفهوم وصف دچار اختلاف شده اند؛ عده ای با استناد به تبادل و اطلاق و دلایل دیگر، قائل به مفهوم مخالف هستند و چنین استدلال می کنند که اگر وصف، مفهوم نداشته باشد بیان آن، عملی لغوی خواهد بود. اما مخالفان می گویند وصف را می توان برای منظورهای دیگری هم مورد استفاده قرار داد از جمله اینکه برای تبیین و توضیح بیش تر موضوع باشد. در اینجا هم باید گفت که اگر وصف، احترازی باشد و موضوع را مقید کند دلالت بر مفهوم دارد و گویند ی عاقل بیهوده قیدی را به کار نمی برد.

از دقت در سخنان مفصل اصولی ها در باره ی مفهوم وصف چنین به دست می آید که مفهوم وصف نیز از آن روی اعتبار دارد که قیدی، موضوع را محدود می سازد به گونه ای که در تعلق حکم به موضوع هم اثر دارد یعنی اگر قید و صفت از بین ببرد حکم تغییر می کند. پس علت مفهوم وصف، همان علتی است که در مفهوم شرط وجود داشت و می توان هر دو را ذیل یک عنوان مطرح کرد همانگونه که برخی از اصولی ها مفهوم شرط و وصف را با هم آورده و حکم یکسانی بر آنها بار کرده اند. (تمهید القواعد/۱۱۰)

مفهوم غایت

مفهوم غایت در مواردی است که حکم از نظر زمانی مقید به زمان معین شود و در اینجا نیز زمان به عنوان وصف بیان می شود پس هر گاه زمان مقید به پایان رسد حکم نیز تغییر می کند. ماده ی ۶۸۰ قانون مدنی، مثال مفهوم غایت است که می گوید: «تمام

اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود، بنماید نسبت به موکل نافذ است.» موضوع در اینجا «تمام اموری است که وکیل در حدود وکالت خود انجام می‌دهد» و حکم، «نفوذ اقدامات وکیل نسبت به موکل» است و غایت «قبل از رسیدن خبر عزل به وکیل» می‌باشد. مفهوم غایت، چنین است: «اموری که وکیل بعد از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید، نسبت به موکل نافذ نیست.» (وکالت/ ۸۹) مفهوم غایت با «دخول یا عدم دخول غایت در مغیا» تفاوت دارد زیرا غایت، جزو منطوق است. مثلاً وقتی گفته میشود مرور زمان تا سی روز است یعنی روز سی ام نیز جزو این مدت است. در مورد مفهوم غایت و اعتبار آن تردید جدی وجود ندارد و حتی آن را قوی تر از مفهوم مشروط دانسته اند منتها به شرط آنکه غایت، قید حکم باشد زیرا اگر غایت، قید موضوع باشد نهایتاً، آن است که موضوع همراه با قید، موضوع حکم است اما این مقدار از دلالت، کافی نیست برای اینکه اگر قید منتفی شود حکم نیز از بین می‌رود (مبانی حقوق اسلامی/ ۶۸) مفهوم غایت نیز مانند مفهوم وصف است و اگر این تفکیک در اینجا پذیرفته شود در مفهوم وصف نیز باید آن را پذیرفت. با این وجود سید مرتضی و برخی از اصولی‌های سنی، مفهوم غایت را معتبر نمی‌دانند بلکه عقیده دارند غایت فقط دلالت بر آن دارد که حکم تا سر حد غایت وجود دارد اما در مورد نفی اثبات حکم در ماورای غایت باید دلیل خاصی اقامه شود. (اصول فقه/ ۱۰۴)

مفهوم غایت از آن جهت اعتبار دارد که قیدی، حکم را محدود و مقید به زمان خاصی می‌کند به گونه‌ای که اگر قید از بین برود حکم نیز زایل می‌شود. این علت همان علتی است که در مفهوم شرط و وصف نیز بیان گردید پس نیازی به تفصیل جداگانه نیست بلکه مشمول همان قاعده کلی است که می‌گوید هر گاه موضوع همراه با قید بیاید و این قید در تعلق حکم به موضوع نقش داشته باشد از بین رفتن قید موجب از بین رفتن حکم می‌شود.

مفهوم قصر و استثنا (حصر)

حصر، حالت‌های فراوانی دارد مانند قصر صفت بر موصوف یا قصر موصوف بر صفت یا استثنا و خلاصه اینکه موضوع، منحصر در حالت خاصی شود. (مقالات حقوقی/ ۸۶/۲) منظور از مفهوم حصر، آن است که اگر حالت انحصاری از بین برود حکم نیز از بین می‌رود مثلاً در جمله‌ی استثنا، مفهوم مخالف به این معنا است که حکم مستثنی بر

خلاف حکم مستثنی منه باشد. مفهوم حصر را در دو حالت بیان کرده اند؛ یکی در حالت قصر است مانند ماده ۸۶۰ قانون مدنی که می گوید: «غیر را پدر و جد پدری کس دیگر حق ندارد بر صغیر، وصی معین کند.» یا اصل ۱۳ قانون اساسی که می گوید: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت های دینی شناخته می شوند». حالت دیگر در قالب جمله ی استثناء است (درر الفوائد/۱/۲۰۶) مانند ماده ی ۳۳۲ قانون مدنی که می گوید: «هر گاه یک نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود، مباشر مسؤول است نه سبب مگر اینکه سبب، اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.» مفهوم قسمت دوم ماده، آن است که اگر سبب اقوی نباشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او نباشد، مباشر مسؤول است. (مسئولیت مدنی/۱۸۴) در اینجا نیز قیدی وجود دارد که موضوع را منحصر در حالت خاصی می سازد و اگر رابطه قید و موضوع به گونه ای باشد که قید در تعلق حکم به موضوع نقش داشته باشد یعنی اگر قید نباشد موضوع یا حکم نیز از بین برود لاجرم باید مفهوم مخالف را برقرار دانست. پس قصر صفت بر موصوف یا قصر موصوف بر صفت یا استثنا و هر گونه حصری که موضوع را منحصر در حالت خاصی نماید مفهومی آن است که اگر قید و انحصار از بین برود، حکم نیز از بین خواهد رفت همانگونه که در شرط و وصف و غایت نیز همین علت، وجود مفهوم مخالف را توجیه می کرد.

سایر مفاهیم

آنچه گفته شد مصادیق مشهور مفهوم مخالف است اما نمونه های دیگری نیز بیان شده است که اکثر اصولی ها، اعتبار آنها را رد می کنند. مفهوم لقب، یکی از آنهاست و منظور از لقب، یکی از ارکان جمله مانند فاعل و مفعول، مبتدا و خبر می باشد. بی اعتباری مفهوم لقب در قالب ضرب المثلی بیان شده است که می گوید: «اثبات شیء، نفی ماعدا نمی کند». ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی، مثال حقوقی برای مفهوم لقب است که می گوید: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جائز نیست» در اینجا واژه ای «مسلمه» و «مسلم» صفتی است که به جای اسم قرار گرفته است یعنی «زن مسلمان» و «مردم مسلمان» و اگر این ماده، مفهوم مخالف داشته باشد چنین است: «نکاح مرد مسلمان با زن غیر مسلمان جایز است» اما اصولی ها چنین مفهومی را معتبر نمی دانند هر چند گروهی آن را معتبر دانسته اند. (منهاج الاصول/۲۲۱) و این دلالت ناشی از صرف لقب نیست بلکه به کمک قرینه های خارجی می باشد همانگونه که در بسیاری موارد صرف معلق شدن حکم بر یک اسم، مفهوم دارد و موارد

زیادی در کتابهای فقهی وجود دارد اما اکثر آنها به دلالت عرف است مانند مواردی که تحویل مبیع یا انجام تعهدی منوط به صفت خاصی همچون زمان یا مکان یا عدد می شود. (قواعد الاحکام/۱/۱۳۷)

مفهوم عدد نیز یکی دیگر از مفاهیم نامعتبر است یعنی موضوع، مقید به عدد شود مانند ماده ۸۵۷ قانون مدنی که می گوید: «موصی می تواند یک نفر را برای نظارت در عملیات وصی، معین نماید.» اگر این ماده، مفهوم مخالف داشته باشد به این صورت است: «موصی نمی تواند دو نفر را برای نظارت در عملیات وصی، معین نماید.»

ممکن است موضوع به مکان، زمان، وضعیت، حالت و هر قید دیگری مقید شود و در این موارد نمی توان به صراحت گفت که جمله، مفهوم مخالف معتبر دارد یا ندارد. مثلاً اگر گفته شود: «این کار در فلان مکان یا فلان زمان انجام شود» عده ای می گویند مفهومش آن است که انجام کار در دیگری اعتبار ندارد (المنحول/۲۰۹) اما عده ای آن را فاقد مفهوم می دانند (المحصول فی اصول الفقه/۲/۳۲۶) اصولی های شیعه و سنی عقیده دارند، عدد فاقد مفهوم مخالف است (نهایه السؤال/۲۲۱) اما موارد فراوانی وجود دارد که عدد دارای مفهوم معتبر است و ماده ۸۰۸ قانون مدنی یکی از آنهاست که می گوید: «هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصه ی خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه ی مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می گویند.» هیچیک از حقوق دانان تردید ندارند که حق شفعه فقط در اموال غیر منقول مشترک میان دو نفر برقرار است. ممکن است گفته شد این انحصار از منابع شرعی به دست می آید پس اگر دلایل خارجی وجود نمی داشت نمی توانستیم چنین مفهومی را استنباط کنیم اما به هر حال قانون گذار ماده ۸۰۸ را با توجه به مفهوم مخالف آن وضع کرده است و اگر این ماده برای شخصی قرائت شود که از دلایل خارجی اطلاعی ندارد همین مفهوم را استنباط می کند. پس ملاحظه می شود که در اینجا عدد، مفهوم مخالف دارد حال آنکه مفهوم عدد را ضعیف ترین مفهوم پس از مفهوم لقب می دانند و در مواردی شرط یا حصر، مفهوم ندارد حال آنکه اکثر قریب به اتفاق اصولی ها برای آن مفهوم مخالف، قائل هستند. پس نمی توان با قاطعیت گفت کدام جمله مفهوم دارد و کدامیک مفهوم ندارد و نیازی هم به آن نیست بلکه باید قاعده ای کلی تأسیس کرد و مصادیق را به عرف واگذار نمود.

نتیجه

یکی از مباحث مهم اصول فقه که در استنباط احکام حقوقی از قوانین و ادله نقش موثری دارد، مفهوم مخالف است. در میان اصولی ها مرسوم است مفهوم مخالف را ضمن چند نمونه یعنی مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم لقب و مفهوم عدد بیان کرده و در مورد اعتبار یا عدم اعتبار آنها بحث می کنند. این قلم، شیوه‌ی مزبور را مخدوش دانسته و بر این باور است تمامی مصادیق مفهوم مخالف، ملاک یکسانی دارند و تفاوتی میان آنها نیست پس به جای پرداختن به بحث در باره‌ی مصادیق می توان همه‌ی آنها را با عنوان «مفهوم قید» مطرح کرد. هر گاه جمله‌ای بیان گر موضوع و حکمی باشد، و موضوع همراه با قیدی بیان شود به گونه‌ای که قید در تعلق حکم به موضوع نقش داشته باشد. از بین رفتن قید موجب از بین رفتن حکم می شود و این، همان مفهوم مخالف است. مفهوم مخالف، اهمیت فراوانی دارد و در بسیاری موارد اراده‌ی قانون گذار از طریق مفهوم مخالف بیان می شود. پس باید در استنباط مفهوم مخالف، دقت فراوانی کرد. مهم ترین اختلاف میان اصولی ها آن است که اولاً آیا الفاظ، مفهوم مخالف معتبر دارند یا خیر؟ ثانیاً مفهوم مخالف، دلالت لفظی است یا دلالت عقلی می باشد؟ در پاسخ به این دو سوال گفته شد که مفهوم مخالف را نمی توان انکار کرد منتها در این زمینه تکیه‌ی اساسی بر لفظ تنها یا عقل تنها نیست بلکه این دو با کمک یکدیگر می توانند مفهوم مخالف را ارائه دهند. پس به صورت مطلق نمی توان گفت مثلاً جمله‌ی شرطی در تمامی موارد، مفهوم مخالف دارد یا لقب در تمامی موارد، مفهوم مخالف ندارد. اصول فقه قاعده‌ای کلی به دست می دهد و فقیه و حقوق دان با تکیه بر عرف، مصادیق آن را پیدا می کند و به جای تمامی مصادیق و بحث جداگانه در باره‌ی آنها می توان «مفهوم قید» را بیان کرد.

مفهوم مخالف معمولاً از قرائن خارجی بدست می آید اما اگر هیچ قرینه‌ای وجود نداشته باشد آیا صرف قید شرط یا صفت یا غایت یا عدد یا حصر یا لقب، دلالت بر مفهوم دارد؟ مشهور عقیده دارند باید میان حالت های مختلف تفکیک نمود و این احتمال نیز وجود دارد که صرف مقید شدن حکم بر قید، مفهوم نداشته باشد همانگونه که احتمال مخالف نیز می رود. به هر حال اگر قرائن خارجی در نظر گرفته نشود باید به قواعد الفاظ مراجعه نمود زیرا بحث مفاهیم جزء مباحث الفاظ است.

منابع

- ابن ادریس حلی، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۳، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ هـ ق.
- ابن قدامه المقدسی الحنبلی، موفق الدین، **المعنی**، ج ۸، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ارشدی، علی یار، **شرح حقوق مدنی ایران، حقوق اشخاص**، مؤسسه عدالت آراء، تهران ۱۳۸۴.
- الاسنوی الشافعی، **التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول**، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.
- اصفهانی، محمدحسین، **نهایه الدرايه فی شرح الکفایه**، مطبعه الطباطبائی، بی تا.
- امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، ج ۲، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۶۸.
- الآمدی، علی بن محمد، **الاحکام فی اصول الاحکام**، ج ۳، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق.
- انصاری، شیخ مرتضی، **المکاسب**، چاپ سنگی به خط طاهر خوشنویس، تبریز، ۱۳۷۵ هـ ق.
- الايروانی النجفی، میرزا علی، **الاصول فی علم الاصول**، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- باریکلو، علی رضا، **مسؤولیت مدنی**، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵.
- بروجردی عبده، محمد، **حقوق مدنی**، گنج دانش، تهران، ۱۳۸۰.
- البیضاوی، **منهاج الاصول**، مکتبه الکلیات الازهریة، القاهرة ۱۹۷۰ م.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **دائرة المعارف حقوقی**، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۲.
- جمال الدین، مصطفی، **المبحث النحوی عند الاصولیین**، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ هـ ق.
- الحائری البزیدی، **درر الفوائد**، ج ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ هـ ق.
- حائری شاه باغ، سید علی، **شرح قانون مدنی**، ج ۲، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۷۶.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، **قواعد الاحکام**، ج ۱، انتشارات الرضی، قم، بی تا.
- حیدری، علی نقی، **اصول الاستنباط**، ترجمه و شرح عباس زراعت و حمید مسجد سرایی، دانشگاه کاشان، ۱۳۷۶.
- خراسانی، محمد کاظم، **کفایه الاصول**، ج ۱، انتشارات امام المهدی، قم، ۱۳۲۸ هـ ق.
- الرازی، فخر الدین محمد بن عمر، **المحصل فی اصول الفقه**، ج ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- رشاد، محمد، **اصول فقه**، انتشارات اقبال، ۱۳۶۷.
- زراعت، عباس، **قواعد فقه مدنی**، انتشارات جنگل، تهران، ۱۳۸۸.
- سبحانی، شیخ جعفر، **الوسیط فی اصول الفقه**، ج ۱، مؤسسه الامام الصادق، قم، ۱۴۳۰ هـ ق.
- السبکی، علی بن عبدالکافی، **الابهاج فی شرح المنهاج**، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق.
- السیوطی، جلال الدین، **کتاب الاشباه والنظائر**، ج ۲، مکتبه الکلیات الازهریة، مصر، ۱۹۷۵ م.
- الشافعی، اسنوی، **نهایه السؤال**، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی العاملی، **تمهید القواعد**، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- شهیدی، سید جعفر، **حقوق مدنی**، ج ۳، مجد، تهران، ۱۳۸۰.
- الصدر، سید محمد باقر، **دروس فی علم الاصول**، ج ۱، مؤسسه ی اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ هـ ق.

- صفائی، سید حسین و امامی، اسدا...، **حقوق خانواده**، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- صفار، محمد جواد، **قبض و اثر آن در عقود**، انتشارات جنگل، تهران، ۱۳۹۰.
- صفری، محسن، **دلیل عقلی مستقل**، نشر دادگستر، تهران، ۱۳۸۹.
- طاهری، حبیب الله، **حقوق مدنی**، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.
- الطباطبائی الحکیم، سید محسن، **حقائق الاصول**، ج ۱، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
- علم الهدی، سید مرتضی، **الذریعه الی اصول الشریعه**، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- الغزالی، **المنخول**، چاپ دمشق، بی جا، بی تا.
- قمی، میرزا ابوالقاسم، **قوانین الاصول**، ج ۱، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- کاتبی، حسینقلی، **وکالت**، انتشارات آبان، تهران، ۱۳۵۷.
- کاتوزیان، ناصر، **فلسفه ی حقوق**، ج ۳، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۷.
- گرجی، ابوالقاسم، **مقالات حقوقی**، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- متولی زاده اردکانی، علی، **ژنتیک و فرهنگ**، انتشارات حقوقی، تهران، ۱۳۸۸.
- محمدی، ابوالحسن، **مبانی استنباط حقوق اسلامی**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- مختاری، محمد حسین، **مبانی حقوق اسلامی**، گروه مطالعات اسلامی دایره المعارف انسان شناسی، تهران، ۱۳۷۸.
- مشکینی، میرزا علی، **اصطلاحات الاصول**، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۱.
- مظفر، محمد رضا، **اصول الفقه**، ج ۱، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- منی جریج، **معجم المصطلحات القانونیه**، مکتبه لبنان ناشرون، ۲۰۰۷.
- موریس نخله، روحی البعلبکی، صلاح مطر، **القاموس القانوني الثلاثي**، منشورات الحلبي الحقوقیه، بیروت، ۲۰۰۲.
- الموسوی الخمینی، **تهذیب الاصول**، ج ۱، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۶۷.
- موسوی بجنوردی، **علم اصول**، مؤسسه ی عروج، تهران، ۱۳۷۹.
- نائینی، محمد حسین غروی، **فوائد الاصول**، ج ۴، کتابفروشی اسلامیة، چاپ چهارم.
- نصری، محمد، **مبانی فقهی حقوق مدنی ایران**، ج ۱، مجمع ذخائر اسلامی، مشهد، ۱۳۸۴.
- هاشمی، سید محمود، **مباحث الدلیل اللفظی**، ج ۳، المجمع العالمی للشیهد صدر، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- ولائی، عیسی، **فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول**، نشر نی، تهران، ۱۳۷۴.

